



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۴/۳۰

سیدهاشم سدید

## اندیشیدن را فرا بگیریم...

عنوان فوق، که آقای سید حمید الله روغ برای یکی از نوشته های اخیر خویش آن را انتخاب نموده است، از نظر من یکی از مطالبی بسیار مهمی را که ضرورت تأمل روی آن از نظر اهل اندیشه محتاج گفتن و اندیشیدن نیست، و تا حدودی بسیاری از مشکلات ما افغان ها از فقدان همین اصل محل اعتماد و الزام آور در میان ما ناشی می شود، یا از نبود تمرکز به اندیشه به جای تمرکز به اندیشمند، مرا بر آن داشت تا این رقیمة مختصر را با همین عنوان مهم غرض مطالعه دوستانی که طرفدار خواندن نوشته های جدی و استدلالی و اندیشمندانه هستند، بنویسم؛ یا به کسانی که واقعاً در پی یافتن گنه معضلات برای رهائی از این همه رنج در کشور ما می باشند.

موضوع را با یک مثال از خدا و خدا شناسی "اسپینوزا" از نظر یک انسان مسلمان مطرح می کنم:

اولین سخن در مورد "اسپینوزا" این است که او نه مسلمان است و نه هندو و عیسوی و یهود. در واقع او پیروی هیچ دینی نیست. وقتی این مسأله برای ما آشکار شد، باید این مسأله هم آشکار شود که خدا یا خدا شناسی که او از آن حرف می زند نمی تواند خدا یا خدا شناسی دین باشد.

"اسپینوزا" دین آبائی اش را به دلیل عدم توافق با محتوای آن ترک گفت. دین دیگری را هم به دلیل تناقض های موجود در محتوای آن ها اختیار نکرد. خدای پدران وی، با صفاتی که به او نسبت داده می شد، برایش غیر قابل قبول و غیر قابل پرستش بود. ادیان درکل به نظرش مسخره می آمدند. خدای ادیان را هم قبول نداشت، زیرا اگر قبول می داشت در صدد تبیین چگونگی او، خلاف دستور روشن دین آبائی اش و ادیان دیگر، بر نمی آمد.

در این صورت و با این مقدمه آیا تسجیل یا تصدیق خدای "اسپینوزا" از سوی یک شخصیت دینی، یا نظر مساعد یک شخصیت دینی به تفکر خداشناسی "اسپینوزا" و یا خدای وی قابل دفاع است؟

خدای "اسپینوزا" نمی تواند خدائی باشد که یک شخصیت دیندار (یک مسلمان، یک عیسوی و یک یهود یا...) او را به خدائی پذیرفته است. بنیاد ادیان سامی (به خصوص اسلام) علاوه بر توحید الهی و توحید ایمانی، یعنی غیر از او چیز یا کسی قابل پرستش نیست، بر توحید افعالی و توحید ذاتی و توحید صفاتی و... نیز استوار و مستحکم است. وقتی خدای "اسپینوزا" را با خدایان ادیان مقایسه می کنیم، بین آن ها تفاوت هائی دیده می شود که اصلاً و با هیچ دلیل

و منطقی نمی توان آن ها را یکی دانست. پذیرفتن خدای اسپینوزا، یا خدای کسانی دیگری که مانند "اسپینوزا" فکر می کنند، برای یک مسلمان دیندار تنها در صورتی ممکن است که در مورد خدای خود شک کند؛ امری که در دین قطعاً مجوزی در این باره وجود ندارد؛ مجوز چه که در این صورت حتی امر قتل آدم شکاک نیز شرعاً مجاز دانسته می شود: خون چنین شخصی از نظر فقه بدون حکم روا است!

من در اینجا لازم نمی دانم که، به علت این که کلام به درازا نکشد، تفاوت های چندین گانه خدای ادیان و خدای فلاسفه مانند "اسپینوزا" را بیان کنم؛ زیرا اکثراً از برخی، یا از تمام تفاوت هایی که میان خدایان ادیان و خدای فلاسفه وجود دارند، مطلع هستند؛ اگر نیستند، بهتر است برای اقتناع خاطر خویش مستقیماً به هر دو تفکر (تفکر دینی و تفکر فلسفی، علی الخصوص تفکر فلسفی اسپینوزا) مراجعه کنند و ببینند که آیا من در این نظر مُبطلَم یا مُصِیَب.

اما چون گفته شد یک مثال داده می شود این مسأله را به عنوان مثال و سؤال مطرح می کنم که، البته نظر به نصوص کتب دینی ادیان سامی، خدای ادیان قدیم است، یعنی قبل از به وجود آوردن، یا به وجود آمدن هر شیئی دیگری خدا وجود داشته است و هر شیئی در برابر خدا حادث است، یعنی نیستی اش بر هستی اش تقدم داشته است (در حالی که خداوند موجودی است که نیستی مقدم بر هستی اش نه فرض شده و نه قابل تصور است).

این نظر ادیان است، ولی باور "اسپینوزا" نظر به نوشته دو استاد پوهنتون، دو محقق و فیلسوف، "حمید طالب زاده" و "حسین صابری ورزنده"، طی نوشته "نقد های اسپینوزا بر انسان وار انگاری خدا"، و آنچه من از کتاب اخلاق "اسپینوزا" برداشت نموده ام، اگر گذرد زمان بر آن ننشسته باشد، این نیست:

«اسپینوزا خلقت از عدم را در بخشی از پیش درآمد کتاب اخلاق با این تذکر که "نوات ازلی هستند" نفی می کند! همچنان در جای دیگر با اشاره به این مطلب که "خداوند به ضرورت ذاتیه فعل انجام می دهد و تغییر و تجدد در اراده او راه ندارد" در واقع می توان گفت که از نظر اسپینوزا تا خدا بوده جهان هم بوده، یعنی جهان همان قدر قدیم است که خدا قدیم است؛ به معنی دیگر همزمان با پیدایش خدا با اراده خودش، هم زمان به وجود آمده است و هم مکان.»

سؤال اما این است که، چون گفته شد که یک مثال و یک سؤال مطرح می شود، کدام یک درست است؛ آموزه های دین، یا تفکرات اسپینوزا؟

**قبول یکی خود به خود سند رد دیگری است!**

چه چیزی این مشکل و معما را که انسان هائی بادرک و فکور و باهوش با آن دست به گریبان هستند، حل می کند؟ برای یک انسان، که جهان بینی و خدا شناسی اش بر اساس تکلیف دینی و بدون اندیشه مستقل و آزاد، و بدون اندیشه از بیرون شکل گرفته است، همان چیزی مهم است که دین می گوید؛ ولی کسی که عادت به اندیشیدن مستقل دارد، به خصوص اندیشیدن جامع از درون و بیرون دین، و وجود شر در صورت وجود خیر مطلق برایش معمائی غیر قابل حل شده است، یا مانند اسپینوزا معجزه را، با آن که دین بر وجود آن تأکید می ورزد، ناشی از ناآگاهی انسان به علل

اصلی امور بیان می کند، راهی باقی نمی ماند مگر این که اندیشیدن را فرا بگیرند و به اندیشیدن بپردازند و دیگران را هم به آن فرا بخوانند!

همینطور کسی که در مورد واجب الوجود بودن خدا مشکوک است، باید با اندیشیدن به این سؤال که اگر خدا واجب الوجود نیست، پس چیست؟ از نظر وجود (آنچه ضد عدم است. آنچه از نظر متکلمین ثبوت ذات پنداشته می شود) مطابق به اصطلاحات زبانی تنها سه اصطلاح وجود دارد:

○ ۱: واجب الوجود؛

○ ۲: ممکن الوجود؛ و

○ ۳: ممتنع الوجود.

غیر از این سه اصطلاح هیچ نام یا اصطلاح دیگری را برای تعریف مفهوم وجود نمی توان متصور شد. این ادعا تنها از راه اندیشیدن قابل تأیید، و اگر قابل رد باشد، قابل رد است؛ نه از راه تقلید از پدران که خود همه چیز را از روی تعبد کور کورانه و بدون تفکر، یا پیروی از چند انسانی که دین را وسیله کسب شهرت و ثروت و مقام و اعتبار برای خود قرار داده بودند.

مسائل بی شماری هستند که از یک جهت شاید قابل درک باشند، ولی از جهات متعدد دیگر قابل درک نیستند، معنی این سخن این است که درک ما از موجودات یا اشیاء، یا تفکرات گونه گون انسانی و یا به اصطلاح فلاسفه از پدیدارها، چیزهایی که قابل ارزیابی چندین باره و از نو هستند، کامل نیست. و بدون آگاهی هم زندگی غیر از همین جهنمی که هست، چیزی بیشتری نخواهد بود؛ پس چار و ناچار باید اندیشیدن را با شیوه معقول و سازنده و منطقی آن، همان گونه که آقای روغ می نویسد، آموخت.

وقتی تنها سه راه (واجب - ممکن - ممتنع) برای تعریف مفهوم وجود وجود دارد، ناگزیریم یکی را انتخاب کنیم. هر انتخابی غیر از یک انتخاب ما را با قضیه ای رو به رو می کند که قضیه دیگر را نقض می کند. فقط یک انتخاب درست است و این انتخاب تنها و تنها از راه اندیشیدن میسر خواهد شد، مانند هر انتخاب درست دیگر در موقع ضرورت!

